

جلسه 017

«اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين».

مقوم چهارمی که نسبت داده شده که حقوقیون و قانونیون و اقتصاديون مثلاً قائل به آن هستند عبارت است از اعتراف دولت و موافقت دولت و حاکمیت. و الا گفتند همین جور یک شخصی برای خودش بیاید یا یک جمعیتی برای خودشان بیایند اعتبار کنند یک شخص اعتباری را. این تحقق پیدا نمی کند شخصیت اعتباری؛ مگر این که دولت موافقت کند اعتبار را. البته گفتند اعتبار دولت و موافقت دولت به دو صورت ممکن است. صورت اول این است که به یک نحو عام بیاید بگوید هر شرکتی که، افرادی که دارای این خصوصیات هستند، سرمایه اش این مقدار باشد، جهت فعالیتش فلان باشد این ها مجاز هستند. دیگه مثل یک قانون، دیگه لازم نیست تک تک بیاید بگوید؛ مراجعه کنند، یک قانون عامی مثلاً مجلس می گذراند و به طور عام ضوابط و قواعدی را برایش قرار می دهند، می گوید هر کس این کار را کرد ما معترفیم، ما قبول داریم او را، آن شخصیت حقوقی را به رسمیت می شناسیم.

قسم دوم این است که نه، به طور خاص باید مراجعه کنند بگویند آقا، بله، ما می خواهیم یک چنین شرکتی، یک چنین بانکی یا صندوقی و و و می خواهیم تأسیس کنیم. شما موافقت می کنید یا نه؟ که این جا دیگه امضاهای طلایی که می گویند مال همین جا می شود. خب حالا دیگه این ها موافقت می کنند یا نمی کنند، شرایطش را بررسی می کنند و این هم قسم دوم. گفتند باید بالآخره موافقت و اعتراف دولت را داشته باشد. إما به شکل الاول أو الثانى. یکی از این دوتا باید باشد.

اشکالی که و داوری که راجع به این مقوم هست این است که ما دوتا امر را قبول داریم. یک: این است که بالآخره همین جورى هر کسی هر دم بیلی به قول عوام هر کسی بلند شود بخواهد یک نفری، یک شخصیت

اعتباری را اعتبار کند بدون این که یک پشتیبانی داشته باشد، یک کذایی داشته باشد، قبول داریم. این شخصیت اعتباری تحقق پیدا نمی کند. این یک مطلب.

مطلب دوم هم این است که اگر یک قانونی باشد یا یک اعتباری باشد که بگویند معتبرین یک شخصیت اعتباری ملحوظ کند تحقق آن شخص اعتباری را به پشتیبانی دولت و اعتراف دولت. این قسم هم قبول داریم که مقومش می شود اعتراف دولت، چون اصلاً علی هذا الالاساس بُنی، این جوری اصلاً اعتبارش کردند که تا او اجازه ندهد نمی شود. اما این را قبول نداریم که در غیر این مورد بگوییم که اصلاً شخص اعتباری قابل تحقق نیست الا به این که حاکمیت ها، دولت ها موافقت کنند و اعتراف کنند. نه، بلکه اگر پشتیبان یک شخص اعتباری؛ این اعتراف عقلایی باشد، مقبولیت عقلایی باشد این هم کفایت می کند. پس این که، آن که ما قبول می کنیم این است که اگر هیچ گونه پشتیبانی نباشد، نه از حاکمیت نه از مقبولیت عقلایی، این شخص اعتباری درست نمی شود. اما این که بگوییم حتماً باید حاکمیت و دولت باشد نه، اگر مقبولیت عقلایی دارد بله، آن شخص اعتباری تحقق پیدا می کند. مثلاً مثل دیروز مثال می زدم. فرض کنید این صندوق های عشیره ای، خانوادگی، این ها ممکن است اصلاً قانونی دولت برای این ندارد. مجلس راجع به این قانونی اصلاً ندارد. خب یک خانواده ای جمع می شوند با همدیگر، صد نفر هستند، دویست نفر هستند، فلان، می گویند ما بیا یک صندوقی را اعتبار کنیم، بعد یک املاکی را هم وقف این صندوق می کنند یا تملیک این صندوق می کنند. نه تملیک به زید و عمرو و بکر نمی کنند. تملیک به کی می کنند؟ به این صندوق عشیره، صندوق خانوادگی، سرمایه هایی را برای تملیک به او می کنند. یا وقف می کنند برای او، این جا چون این کار ولو دولت اصلاً اطلاعی از این ندارد، قانونی هم راجع به این ندارد، حرفی هم راجع به این نزده. اما چون این کار، این شخص اعتباری پیش عقلای عالم مقبولیت دارد. می گویند این هم یک راهکار خوبی است. شما یک خاندانی هستید دویست نفر جمعیت دارید، یک صندوق این جوری درست کنید توی مشکلات همدیگر را بتوانید کمک کنید. یک صندوقی است؛ می خواهد ازدواج کند قرض به او بدهید، می خواهد خانه بخرد قرض بدهید، یک بیماری دارد...، یک صندوقی باشد که این دیگه قفل و بندهای بانک های عمومی و بانک های کذا و این ها نداشته

باشد. فقط مال این خانواده باشد. خب آیا این واقعاً شخص حقوقی پیدا نمی‌شود این‌جا در اعراف عقلایی؟ و این را می‌گویند چرا، پیدا شد شخص اعتباری، یک صندوق پیدا شد و فلذا است که ذمه دارد و صلاحیت مالک شدن دارد. اموالی را تملیکش می‌کنند یا وقف می‌کنند برایش، بنابراین آن‌که لازم هست این است که «یحتاج الی الدعم»، به قول ادبیات عرب، یعنی یک پشتیبان. حالا آن پشتیبان تارۀ دولت و حاکمیت و این‌ها است. حاکمیت به معنای عامش، مجلس باشد، هیأت وزیران باشد، هر کی، یا مقبولیت عقلایی و عام باشد. با یکی از این دوتا درست می‌شود. پس نقطه افتراق ما با ما نسب الی الحقوقیین این شد که در اصل این‌که باید یک پشتیبانی باشد این قبول! اما این‌که آن پشتیبان را حتماً به دولت منحصر کنیم نه،

س: دولت مقومش موافقت عقلاء است؟؟

ج: بله؟

س: دولت موافقت عقلاء را شرط می‌داند؟؟

ج: خب اگر شما عقلاء را بیاید در جامع بین استفاده کنید بله، ولی او که می‌گوید دولت، ولی عقلاء هم اصلاً خبر ندارند. یعنی یک چیزی رائج بین العقلاء نباشد. ولی دولت آمده گفته می‌گوید کفایت می‌کند.

ج: در شخص اعتباری؟؟

ج: نه، اعم است، نه دیگه؛ آن اوائل، آن انقسامات این‌ها را گفتیم.

«المقوم الرابع»: الموافقة و الاعتراف الرسمي للشخص الاعتباری من قبل الدولة ای الحاکمیة» که شامل مجلس و این‌ها هم می‌شود.

«المقوم الرابع للشخص الاعتباری هو حصوله علی الموافقة و الاعتراف الرسمي» دست‌یافتن، حصوله یعنی دست‌یافتن. دست‌یافتن آن شخص اعتباری است بر موافقت و اعتراف رسمی از قبل حاکمیت. «لأنه بدون موافقة الدولة لن تتحقق الشخصية الاعتبارية» چون بدون موافقت دولت هرگز شخص اعتباری تحقق پیدا نمی‌کند در عالم خارج «و من المعروف» حالا ما اعتراف و موافقت او را می‌خواهیم. اما این موافقت و اعتراف همان‌طور که عرض کردم به دو صورت ممکن است تحقق پیدا کند. به‌نحو عام یک قانون عام

بگذرانند، دیگه هر کسی لازم نیست برود شخصاً مراجعه کند و شخصاً موافقت دولت را کسب بکند. طبق یک ضوابطی هر کسی انجام داد می‌شود. می‌فرماید: «و من المعروف أنّ هناك موافقة عامة أو موافقة خاصة»، موافقت عام داریم و موافقت خاص. «یتحقق الاعتراف العام» آن اولی که عام است تحقق پیدا می‌کند، اعتراف عام و همگانی و عمومی «من خلال تشريع قانون» در ضمن تشريع یک قانونی است یعنی آن قانون شروط شخص اعتباری و ضوابطش را، می‌گوید آقا، بانک با این شرائط، حالا دیگه هر کسی می‌بیند این شرائط را می‌بیند هست می‌توانند بروند اعتبار کنند آن بانک را. دیگه لازم نیست بروند به دولت بگویند یا به مجلس بگویند آقا، ما چنین با شما موافقت می‌کنیم. طبق آن ضوابط دیگه.

س:؟؟ عقلالء بیابند یک شخص اعتباری را فرض کنند و در اعتبار خودشان بگویند که هرگونه شخص اعتباری دیگر را هم ما منوط می‌کنیم به اجازه این،؟؟ صحیح است؟ که اول بیابند یک شخصی را اعتبار کنند با این خصوصیت که ما هر شخص اعتباری دیگری را ...

ج: نه، درست نیست. درست نیست. استبداد است. چون ارتکاز عقلائی می‌گوید شما چه کاره هستید که بیابید بگویند همه شخص اعتباری‌های در عالم یا در فلان مملکت باید این‌جوری باشد. چرا؟ چون همین طور که بارها عرض کردم، ببینید؛ شخص اعتباری منشأش که بشر به او روی آورده تسهیل امور زندگی است. چون دیدند شخص طبیعی و شخص حقیقی همان‌طور که قبلاً توضیحاتش گذشت خیلی کارها را نمی‌تواند انجام بدهد یا یک مشکلاتی برایش پیش می‌آید. از این جهت آمدند سراغ شخص اعتباری، پس بنابراین کل الملائک برای این‌که این شخص اعتباری مقبول باشد این است که فلسفه داشته باشد، این است که کارآمدی داشته باشد، گره‌ای را باز کند یا تسهیل ایجاد بکند. فلذا این‌که می‌گویند این‌جور باید باشد این قفل کردن یک امری است که خلاف مصلحتش است، خلاف آن انگیزه‌هایی است که با او می‌آیند ...

س:؟؟ کارآمد نیست که؟؟ کارآمد نمی‌شود.

ج: چرا؟

س: چون شخص اعتباری فقط برای آن افراد که؟؟ نمی‌کند.؟؟ شخص اعتباری فردا توی؟؟ هم استفاده بکنیم؟؟

ج: نه دیگه، ببینید؛ آن دیگه دائرمدار آن اساسنامه‌ای است که برایش می‌نویسند و قرار می‌دهند.

س:؟؟ مثلاً من می‌روم با یک شخص اعتباری که دولت تعیین نکرده معامله‌ای بکنم. معامله نمی‌کنم.

ج: چرا؟

س: چرا؟ چون؟؟ شخص معتبر نیست؟؟

ج: نه، ببینید؛ عرض کردم این صندوق‌های خانوادگی ...

س: خود این‌ها حاج آقا، داخل خودشان اشکال ندارد.

ج: همین.

س: منتها تعاملات اقتصادی‌شان دیگه تنظیم نمی‌شود. دیگه باید بروند ...

ج: نه، آن‌ها هم مثلاً اگر استشهاد کردند، بعداً که چنین چیزی است استشهاد محلی یا چیز امضا می‌کنند که ما

درست کردیم. توی محاکم و فلان و این‌ها هم به آن ارزش می‌دهند. ولو آن‌ها اعتراف نکردند. صد سال هم

ممکن است گذشته باشد، پنجاه سال، اصلاً اطلاع نداشتند. اما برای این‌که یک جاهایی ممکن است تنازع

بشود، فلان بشود این‌ها؛ راه حل دارد.

س: قبول اجمالی نیاز دارد.

ج: نه، قبول نکردند، لازم نیست قبول بکنند که، اما می‌توانند بعد از این‌که ظلمی شد، تعدی شد، یا تفویضی

شد، کذایی شد می‌توانند اثبات کنند که بله، ما هم‌چنین خودمان بدون این‌که شما بدانید، بدون این‌که دولت

بداند ما خودمان انجام داده بودیم، الان اموال ما را دزدیدند. این‌ها هم هستند. خیلی خب! قوه قضائیه وارد

می‌شود. خب می‌فرماید که «علی هذا الأساس کَلَّمَا تحققت الشروط و الضوابط المذكورة» بر این اساس که

یک قانونی تشریح شده که تعیین کرده شروط شخص اعتباری و ضوابط آن را، هر گاه تحقق پیدا کند آن

شروط و ضوابطی که مذکوره شد، ذکر کردیم شد بالنسبة لجماعة من الأشخاص أو مجموعة من الأموال» که

این جا جماعت را به اشخاص گفته، مجموعه را به اموال گفته که گفتیم آن روز. می فرمایند که «تحقق الشخصیة الاعتباریة» در این صورت «من دون الحاجة الى موافقة أو ترخیص خاص» نه، موافقت خاص یا اجازه خاص از طرف دولت دیگر نمی خواهد. ضوابط قانونی مجلس معین کرده، هر کسی دیگه دید این شرایط هست می تواند برود انجام بدهد و دولت هم به او اعتراف می کند قهراً. «و یتحقق الاعتراف الخاص من خلال صدور ترخیص خاص من قبل الدولة بهدف تأسيس شخص اعتباری معین بعد تطبیق الشروط التي نصّ علیها الترخيص الخاص» اعتراف خاص در ضمن صدور یک ترخیص خاص و ویژه برای تأسیس یک بانک، تأسیس یک شرکت، تأسیس یک امر آخری است به هدف تأسیس یک شخص اعتباری معین بعد از تطبیق نمودن آن شروطی که تصریح کرده به آن شروط آن ترخیص خاص. یعنی گفته من موافقت می کنم که شما شرکت را تأسیس بکنید به شرط این که سرمایه تان این مقدار باشد، سهام داران تان این جور سهام شان باشد و معاملاتی که می خواهید انجام بدهید در این حیطه باشد و و چیزهای دیگر، مالیات تان را این جوری بپردازید، چکار کنید چکار کنید. این جا اگر این ها طبق آن شرایطی که این اذن خاص، این ترخیص خاص داده طبق آن بروند عمل بکنند این جا هم یک شخص اعتباری تحقق پیدا می کند که مستند آن، معتمد آن چی هست؟ این ترخیص خاص است نه آن ترخیص عام قانونی.

بعد می فرماید که «و من الطبيعي انّ الترخيص الصادر هذا سيكون بمثابة الموافقة المباشرة لهذا الشخص الاعتباری و لا یعمم علی الاشخاص الاعتباریة الأخری.» این جا روشن است که وقتی دولت به من حاکمیت آمد به یک جای خاصی، با شرایط خاصی، با ضوابط خاصی ترخیص داد، اجازه داد، موافقت کرد این موافقت فقط مال همین است، یک جا دیگر نمی تواند بگوید آقا به این ها که اجازه داده خب ما هم ??? انجام می دهیم، نه این اختصاص به خود این جا دارد. می فرماید «و من الطبيعي» این که ترخیصی که «ان الترخيص الصادر هذا» این ترخیص صادر، این ترخیص یعنی ترخیص ویژه و خاص که مال افراد خاصی بود این «سیكون بمثابة الموافقة المباشرة لهذا الشخص الاعتباری» این بمثابة موافقتی است که به طور مباشر و مستقیم برای این شخص اعتباری شده، می گوید به تو دارم اجازه می دهم به دیگران اجازه ندادم به تو دارم اجازه

می‌دهم «و لا یعمم علی الاشخاص الاعتباریة الاخری» این اجازه تعمیم پیدا نمی‌کند بر اشخاص اعتباری دیگری که آن‌ها هم بگویند خب ما حالا قیاس می‌کنیم می‌گوییم به او که اجازه داده پس ما هم برای مان جایز است، نه، این اجازه‌ی خاص و خلاف آن عامه، آن عام همگانی است اما این اختصاص و ویژه است.

«و حول هذا المقوم ینبغی القول» حالا در حول این مقوم چهارم سزاوار است این سخن گفته بشود در مقام داوری «انه لا یخفی» دوتا مطلب را عرض کردم اول می‌گویند که این دوتا را ما قبول داریم «لا یخفی ان مجرد اعتبار فرد أو عدة افراد لن یوجد الشخصیة الاعتباریة» مجرد اعتبار یک آدم یا افرادی مجرد این ایجاد نمی‌کند شخص اعتباری را «لذلك فإنه یحتاج الی الدعم اللزوم» به خاطر همین که مجرد او ایجاد نمی‌کند این شخص اعتباری نیاز دارد به یک پشتیبانی لازم «دعم» یعنی پشتیبانی. این یک مطلب. پس بنابراین این که یک کسی توی خانه‌اش نشسته همین جور بگوید ما اعتبار کردیم بانک فلان را، این با این بانک فلان درست نمی‌شود یا شرکت فلان یا یک چند نفری نشستند همین جور بگویند، این درست است یک پشتیبانی می‌خواهد اما آن پشتیبانی کی هست حالا می‌گوییم بعداً، که گفتیم یا حاکمیت است یا مقبولیت عقلانی. «و كذلك فانه من المسلم به ان الشخص الاعتباری الحکومی کالشركات و البنوک الحکومیة تبقى بحاجة الی اذن و ترخیص من الدولة» هم چنین «و كذلك» یعنی همانند آن قبلی که گفتیم احتیاج به دعم دارد از اموری که مسلم است و همه قبول دارند و نسبت به او تسلیم هستند و پذیرفتند این است که شخص اعتباری حکومی، یعنی شخص اعتباری که منسوب به حکومت است مال حکومت است مثل بانک مثلاً فرض کنید مرکزی، یا یک بانک دولتی یا یک شرکت دولتی، این مانند شرکت‌ها و بانک‌های حکومتی این‌ها «تبقى بحاجة الی اذن و ترخیص من الدولة» این‌ها حتماً باید دولت ترخیص بدهد، اعتراف به آن بکند «و من دونها لا یتکون الشخص الاعتباری فی هذه الحالات» بدون این دولت و اذن دولت، حالا اگر ضمیر مؤنث برگرداندن را به دولت برمی‌گردانیم و الا و من دونه یعنی دون این اذن و ترخیص من الدولة، این بهتر بود ضمیر را مذکر می‌آورد، «و من دونها» یعنی من دون این اذن و ترخیص از دولت این شرکت دولتی درست نمی‌شود، بانک دولتی درست نمی‌شود. یعنی علی‌رغم این که دولت اجازه نمی‌دهد یا اصلاً خبر ندارد که کسی بگوید ما یک

بانک دولتی درست کردیم به ریش شما بند شدیم دیگر، این نمی‌شود باید وقتی دولتی شد بانک می‌خواهد دولتی بشود آن شخص اعتباری می‌خواهد دولتی بشود خوب معلوم است که باید دولت اجازه بدهد ترخیص کند. «تبقى بحاجة الى اذن و ترخيص من الدولة و من دون» آن اذن و ترخیص «لا يتكون الشخص الاعتباری فی هذه الحالات» که می‌خواهد شخص اعتباری ما مثل درواقع این حالات که شرکت و بنوک می‌خواهد دولتی باشد. این‌ها را قبول داریم، این دوتا مطلب نقاشی ما در آن نداریم. با حقوقیون و اقتصاديون و قانونيون موافق هستیم، نقاش در کجاست؟ اشکال ما در کجاست؟ «و القضية القابلة للنقاش هي: هل يحتاج الشخص الاعتباری غير الحكومي الى دعم الدولة له من اجل ايجاده» آیا نیاز دارد شخص اعتباری غیر حکومتی، حکومتی را که قبول کردیم، شخص اعتباری غیر حکومتی مثل آن بانکی که گفتیم برای عشیره و خانواده می‌آییم درست می‌کنیم، این احتیاج دارد به پشتیبانی دولت برای آن شخص اعتباری از جهت ایجادش؟ اصلاً ایجادش نیاز دارد به چنین پشتیبانی؟ «أم ان موافقة العرف الاجتماعي يكفي فی ايجاده؟» همین که عرف اجتماعی و عقلای اجتماع می‌گویند بله، این هم درست است این کفایت می‌کند. پس اصل دعم هست اما صحبت در این است که آن دعم خاص را می‌خواهیم یا نه احد الامرین را می‌خواهیم؟

س: ...

ج: نه لازم نیست.

«و يترأى لنا» آنچه که جلوه می‌کند برای ما در این باب این است که «ان القضية خاضعة لإعتبار المنشئين، ففیما لو اشترطوا الدعم الحكومي فان ذلك سيمنع بالضرورة ايجاد الشخص الاعتباری» ما می‌گوییم آقا این مسأله که مطیع اعتبار منشئین است، تا منشئین ببینیم این شخص اعتباری را چی گفتند. اگر گفتند این شخص را ما اعتبار می‌کنیم به شرطی که دولت بپذیرد، بدون پذیرش دولت درست نمی‌شود، چون اصلاً مؤسس این جوری، معتبر این جوری اصلاً «ففیما لو اشترطوا الدعم الحكومي فان ذلك» این شخص «سیمنع بالضرورة ايجاد الشخص الاعتباری» را در جایی که حکومت قبول نکند «اما فیما لو لم یکن كذلك» اما اگر نه معتبرین چنین حرفی را نزدند، چنین شرطی را نکردند «فموافقة العرف كافية فی تحققها.» موافقت عرف در تحقق آن

شخص اعتباری کفایت می‌کند. خب این را هم «تحققه» می‌فرمود بهتر بود، فی تحقق آن شخص اعتباری، ضمیر مذکر باشد. این هم مقوم چهارم. مقوم پنجم، مقوم پنجم این است که آقا گفتند این حضرات نسب الیها که شخص اعتباری وقتی قابل تحقق است که یک ممثلی برایش قرار دادند، از اول مثلاً می‌گویند ما عام، مثلاً بانک فلان را اعتبار کردیم این هم مدیرعاملش این هم مثلاً کذایش؛ اما همین طور بگویند حالا فعلاً بانک را اعتبار کردیم، مدیرعاملش کو؟ حالا فعلاً می‌خواهیم باشد، این نمی‌شود. باید ممثل یعنی کارگزار، کارگزارش هم باید تعیین بشود در کنارش تا بگویند شخص اعتباری درست شده ...

س: ...

ج: بله این جور گفتند. نسب الیهم دیگر حالا بحسب آنچه که نسب الیهم، الان راجع مجله العدل در آن جا که مقالات حقوقی و این‌ها نوشته می‌شود آن جا گفته این از مقوماتش است که لولا هذا اصلاً لا یتحقق.

«المقوم الخامس: وجود الممثل» یعنی کارگزار، آن هم کارگزار از چی؟ «من الاشخاص الطبيعيين» از آدم‌ها، شخص طبیعی «للشخص الاعتباری» پس این معنایش این است که شخص اعتباری هم نمی‌تواند ممثل شخص اعتباری آخر باشد، باید شخص طبیعی ممثل باشد. «مقوم الشخص الاعتباری الخامس هو توفّر» فراهم بودن ممثل است برای شخص اعتباری از اشخاص طبیعیین، از میان اشخاص طبیعیین باید برایش قرار داده بشود. «و لا یخفی ان حساب هذا مقوماً للشخص الاعتباری» آن المقوم را تبدیل کنید به مقوماً؛ «لا یخفی» این‌که شمردن این یعنی وجود ممثل مقوم برای شخص اعتباری که شمرده بشود این مقوم به چه دلیل؟ به دلیل «انه من دون هؤلاء» بدون آن‌ها یعنی ممثل‌ها «فان الشخص الاعتباری لن یکنسب اهلیة تحمل الحقوق و اداء الواجبات» بدون این‌که یک کارگزار آدم برای یک شخص اعتباری قرار داده می‌شود، این شخص اعتباری اصلاً اهلیت این‌که حقوقی را داشته باشد، واجباتی به گردنش بخواهد بیاید که باید انجام بدهد، خودش که نه عقل دارد نه شعور دارد نه، خب اگر یک ممثل و کارگزار آدم برای شخص اعتباری قرار ندهیم بانک بما هو بانک چه وظایفی را دارد؟ چه الزاماتی را دارد؟ چه واجباتی را دارد؟

س: ...

پس بنابراین اگر شما می‌خواهید بگویید این صلاحیت را دارد ولو در عالم اعتبار باید یک آدم برایش فرض کنید که این کارگزارش است چون این آدم کنارش قرار می‌دهید به لحاظ این و به برکت این دیگر حالا این شخص اعتباری حقوقی دارد، این شخص اعتباری وظایفی دارد. به اعتبار این که یک آدم عاقل شاعر کنارش گذاشتید، شاعر به معنای این که عاقل، و الا اگر این را کنارش قرار ندهید چه معنا دارد که بگوییم این حق دارد؟ این‌ها این حرف را زدند، دلیل بر این که گفتند این است «فان الشخص الاعتباری» هرگز به دست نمی‌آورد اهلیت تحمل حقوق و اداء واجبات را «و فی هذه الحالة» که اکتساب نکرده است اهلیت تحمل حقوق و اداء را «لم یبقی ایّ مجال لعنوان الشخص الاعتباری» وقتی صلاحیت ندارد پس باقی نمی‌ماند مجال و میدانی برای این که شخص وجود پیدا کرده باشد. حالا این هم درست است یا نه دیگر ان شاء الله برای فردا. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان